



برخی شعرها فقط خارند

■ اسماعیل امینی

اشاره:

در شماره قبل مجله - نمونه‌هایی از غزل‌های دوستان شاعر آقایان خسرو نوربخش و علی سیران را نه به قصد ترویج که به منظور طرح چاپ کردیم و منتظر اظهار نظر دوستان منتقد نیز بودیم. نقد و تحلیل شاعر و منتقد ارجمند جناب اسماعیل امینی را پیرامون جریان‌های از این دست می‌خوانیم:

اتل مثل توتوله گاو حسن چه جوهره؟

قصه شوخی ندارم اما حرفم را با این سروده کودکانه آغاز کردم که بگویم سحر سخن از کودکی با ما همراه است و ما را مسحور خویش می‌کند وقتی برایمان می‌خوانند که: «هاچین و واچین یه پا تو ورجین» آن قدر مجذوب آهنگ و هماهنگی کلمات می‌شویم که نمی‌پرسیم هاچین و واچین دیگر چه جور جانوری است؟ اما زمان می‌گذرد و ما خیال می‌کنیم که از کودکی فاصله گرفته‌ایم و حالا وزن و قافیه را می‌شناسیم، صرف و نحو می‌دانیم لغت و معنی آموخته‌ایم معانی و بیان و بدیع خوانده‌ایم و در واقع شگردهای سحر سخن را شناخته‌ایم اما انگار آن کودک درون ما بزرگ نمی‌شود و دلش می‌خواهد که خود را به جاذبه‌های آهنگ و هماهنگی و موزونی شعر بسپارد. اما هیمنه و وقار بزرگ‌سالی او را از «اتل مثل توتوله» باز می‌دارد و به شیفتگی‌های بزرگ‌سالی دچار می‌کند. در این نوشته می‌خواهم برخی جلوه‌های این شیفتگی را در کار شاعران بررسی کنم. اما نخست بر اهمیت شناخت آن کودک درون انسانها تأکید می‌کنم، می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون که مخاطب همه شعرها و شاید همه آثار هنری همان کودک درون است و تمام هنروری در همین نکته نهفته است که چگونه آن کودک را مجذوب و مسحور اثر هنری کنیم به گونه‌ای که همه تعجبها و دانسته‌ها و پیش‌داوریه‌ها را تحت الشعاع خود قرار دهد. حال اگر مؤلف اثر هنری که در بحث ما شاعر است خود تحت تأثیر سحر هنر خویش باشد یا خود را مسحور بنمایاند آن گاه راه کشف و خلاقیت و نوآوری غبارآلود می‌شود چندان که شاعر در چنبره تکرار و تقلید آثار دیگران یا تکرار و تقلید آثار خود گرفتار می‌آید. این همان شیفتگی است که قرار است در مخاطب پدید آید اما شاعر چون به هر حال در غیر لحظات سرایش مخاطب شعر دیگران و مخاطب شعر خویش است همواره با این خطر روبه‌روست که این شیفتگی را نتواند مهار کند و عواقب آن در لحظه آفرینش گریبانگیرش شود. برخی از مهم‌ترین گونه‌های این شیفتگی نسبت به سحر سخن از این قرار است.

1- شیفتگان قالبها « وزن و قافیه»

همه کسانی که تصور می‌کنند موزون و قافیه‌دار نوشتن جملات همان هنر شاعری است به این آفت دچارند و عوام غالباً شاعری را با همین توانمندی موزون و مقفا کردن جملات یکی می‌انگارند. عوارض همین شیفتگی است که موج ترجمه موزون قرآن کریم و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و تاریخ و زندگی‌نامه بزرگان را دامن می‌زند و شیفتگان سخن موزون خیال می‌کنند که با وزن و قافیه دادن به نثر آن را به شعر تبدیل کرده‌اند و جاهای خالی افاعیل عروضی را با حشر و زوایدی نظیر بگفتم و بنوشتم و همی گویم پر می‌کنند و حاصلش می‌شود ابیات سستی نظیر این:

که این کار یعنی نماز و سجود
بود بهتر از هر چه دارد وجود
و این یعنی ترجمه این آیه از سوره مبارکه جمعه
ذلکم خیرا لکم این کنتم تعلمون
و یا این بیت پر از خلل در ترجمه بسم الله الرحمن الرحیم
سرآغاز دفتر به نام خداست
که رحمتگر و مهربان خلق راست

2- شیفتگان صور خیال

گونه‌های مختلف تصویرآفرینی در شعر که ابزار دست شاعرند گاهی شاعر را مسحور خویش می‌سازند و او شعر را به نفع استعاره و تشبیه و کنایه و مجاز و نماد فراموش می‌کند و حاصل کارش می‌شود چیزی نظیر این:
بر دوششان روز خطر مار دو اشکم که ش پسر
شد شاه توران را پدر خاقان چین ز احوالها
همه آنها که خیال می‌کنند شعر همان اضافه تشبیهی و استعاری است یا جایگزین کردن نمادها به جای عناصر سخن، کلام

را به شعر تبدیل می‌کند از این گروه‌اند.

3- شیفتگان مضامین

هم مضمونهای ناب و تأثیرگذار و هم بن‌مایه‌های بدیع گاه دام راه خلاقیت می‌شوند آن گاه است که حکایت و مضمون تکراری را چندین سال و گاه چندین قرن در شعرها می‌خوانی و جز ملال نصیبی نمی‌بری. اغلب اشعار نظیره‌سازی و استقبال از آثار ماندگار و تأثیرگذار حاصل این شیفتگی است و چنان که پیش‌تر گفته شد گاه شاعر به استقبال آثار تأثیرگذار خویش می‌رود و بر آن نظیره می‌سازد.

4- شیفتگان نحو

یک ساخت نحوی موفق شاعر را به وسوسه پرگویی و تکرار دچار می‌کند مثلاً در شعر صدای پای آب، سپهری گاه تحت تأثیر این شیفتگی است و در یک ساخت نحوی موفق به تکرار و افت دچار می‌شود. از نمونه‌های جالب این شیفتگی انبوه شعرهایی است که بر اساس ساخت نحوی « الف یعنی ب » ساخته می‌شوند. « عشق یعنی این » « شیعه یعنی آن » « زندگی یعنی فلان » و حتی « علی یعنی » « خدا یعنی » و از این قبیل.

5- شیفتگان صرف یا کلمات و ترکیبها

اگر کسی حوصله و مجال داشته باشد و درباره تأثیر کلمات و ترکیبهای موفق در شعرهای تکراری کنکاش کند شاید به نتایج ارزشمندی دست یابد در اینجا فقط چند نمونه فراگیر را به‌ویژه در شعر منثور و سپید می‌نویسم و خوانندگان را به تأمل در تکرار بیهوده این کلمات در شعرها دعوت می‌کنم. « حالا، بی‌که، که بودم » نظیر بچه که بودم، « عاشق که بودم، لطفاً با املائی لطفن و تمام قیدهایی تنوین‌دار با همین املائی عجیب، نی‌نی و... »

6- شیفتگان سبک و زبان خاص

فخامت زبان اخوان و شاملو یا سادگی و صمیمیت زبان فروغ و سپهری و همه هنرورهای و زبان‌آورهایی شاعران تأثیرگذار دیگر مثلاً طنطنه و پیچیدگی زبان بیدل گاهی افزون بر مخاطبان خود شاعر را مسحور خویش می‌کند به این ترتیب مثلاً باستان‌گرایی در زبان شعر شاملو که گاه در آفرینش شعرهای ماندگار و ارجمند او نقش بنیادین دارد گاهی فقط پوششی است که حرفهای معمول و به تعبیر خود شاعر به نثر اندیشیده را در لباس آرکائیسم زبانی به شعر شبیه کند.

7- شیفتگان... قصد ادامه این فهرست را ندارم اکنون خودتان می‌توانید همه عناصر شعرآفرین را در این فهرست بگنجانید و برای دگرشیفتگی و خودشیفتگی حاصل از آن نمونه بیابید. اما آنچه انگیزه نوشتن این یادداشت است شعرهایی است که در شماره 43 فصلنامه شعر خواندم از خسرو نوربخش و علی سیران با ابیاتی از این قبیل:

مایع، موج، آ، موج موج، شمشیر مایع
موجا موجا، موج، موج، شمشیر مایع
اما، اما، داغ داغ، اما اما، داغ
اما، اما، موج موج، شمشیر مایع

د ف د ف د ف ها ها د ف و د ف
د ف ه ه و د ف ه ه د ف و د ف
د ف آ د ف آ آ د ف
د ف د ف و آ آ د ف و د ف

در مرتبه شاعری این دو عزیز جای سخن نیست که ابیاتی ساخته و پرداخته و اشعاری به‌سامان و خواندنی از هر دوی ایشان خوانده‌ام و در همان شماره فصلنامه نیز از این نمونه‌ها آمده است. چنان که در نمونه‌هایی که برای بحث شیفتگی نسبت به سحر سخن آوردم از بزرگانی سخن رفت که هیچ سخنی در شکوه شعر ایشان نیست. بنابراین بحث در توان شاعری این دو یار خراسانی نیست بلکه سخن بر سر گونه‌ای از شیفتگی است که اخیراً بیشترین رواج را دارد و آن مجنون‌نمایی نحوی و معنایی در شعر است. همان که غریبها نوشتن « اسکیزوفرنیا » یا « شیزوفرنیک » می‌نامندش و به گونه‌ای از لحاظ ظاهری شبیه شطحات خودمان است در روزگار نه چندان دور در دهه چهل و پنجاه نیز این شیوه رواجی یافت و اوج آن در آثار اسماعیل شاهرودی و کیومرث منشی‌زاده بود البته این دو بزرگ از این شیوه در نهایت هنرمندی و خلاقیت بهره بردند و آثاری خواندنی و بدیع خلق کردند.

به هر روی جوانان و نرواه‌یافتگان به عالم سحرانگیز شعر از آنکه چندان حوصله و فرصت مطالعه در آثار گذشته را ندارند یا آن را ضروری نمی‌بینند، اغلب با هر کشف ساده‌ای و با هر نکته نادری که می‌یابند خرسند و هیجان‌زده و شیفته می‌شوند بی‌آنکه در این نکته تأمل کنند که:

«پیش از من و تو لیل و نهار می‌بوده‌ست»

چندی پیش مجموعه‌ای دیدم از شاعری جوان که تمام آن بر اساس یک توهّم ساده فراهم آمده بود و آن اینکه گویی اگر از جمع حروف اول ابیات یک شعر کلمه‌ای دیگر حاصل شود شاهکاری در هنر شاعری پدید آمده و شاعر چنان شیفته این هنر خود بود که خیال می‌کرد خود کاشف آن است «و ما ادريک ما الکاشف؟!»

از همین قبیل است کار آنانی که تصور می‌کنند موزون و مقفا کردن وقایع روزانه آن هم فقط در یکی دو بحر عروضی تکراری شعر می‌آفریند و راهی به دهی می‌برد و غزل فرم و غزل امروز و غزل مدرن و... چه مایه مالیخولیا از این قبیل:

چیکای من قشنگ‌ترین اریزونا
امشب عروس می‌شود و می‌رود کجا؟

ودکا بریز یک سره آغ بز! بخند!
این شام را که پخته شد از مغز مادرت
آقای گارسون! بده صورت حساب را
کافی است! نه زن و همین شام آخرت

اما مجنون‌نمایی نحوی و معنایی که در سالهای اخیر به معنای پدیداری انبوهی شعر در قالبهای گوناگون شده است و جمعی را مشغول خود کرده است از شاعر و منتقد و مخاطب، در اصل گریزگاهی است از «خردورزی» که عزیزترین مفقود الاثر زمانه ماست. چنان که استاد ما دکتر شفيعي کدکني نام آن نوشته ارجمند خود را در شناخت شعر جدولي، آسیب‌شناسي شعر نسل خردگريز نهاد و نیز در جادوي مجاورت از ویژگیهای همین شیفتگیها و فردگریزها سخن گفت. گفتار و نثر و شعر مجنون‌نمایانه « = روان‌پریش = اسکیزوفرنیا» بر اساس يك شگرد ساده زباني ساخته مي‌شود که همان بهره‌گیری از جادوي مجاورت است. در محور هم‌نشینی « محور ترکیب» در سخن معمول، اغلب سامان نحوی و پس از آن مقاصد بلاغی نظام هم‌نشینی را شکل می‌دهند. در کلام هنری افزون بر اینها، تأکید می‌کنم افزون بر سامان نحوی و مقاصد بلاغی، زیبایی و گوش‌نوازی و روابط معنایی چندسویه نیز در شکل‌گیری محور هم‌نشینی نقش دارند. بنابراین شعر افزون بر رسایی ملازم زیبایی است و غلبه هر يك از این دو عنصر رسایی و زیبایی، شعر را از اعتدال خارج می‌کنند اگر چه توازن دقیق آنها نیز میسر نیست.

در گفتار و نوشتار مجنون‌نمایانه جادوي مجاورت، نظام محور هم‌نشینی را سامان می‌دهد. مجاورت واجی، هجایی، سازه‌ای، واژگانی، گروهی و جمله‌ای همچنین مجاورت معنایی، نحوی، تلمیحی و نمادین.

بر این اساس گوینده چنین سخنی آگاهانه به شیوه روان‌پریشان مهار سخن را به دست تداعیهای حاصل از مجاورت می‌سپارد و آنچه می‌گوید و می‌نویسد به لحاظ همین مجاورتها جالب به نظر می‌رسد اما رسایی و سامان معنایی ندارد. در این زمینه در کتابهای زبان‌شناسی و در حوزه معناشناسی بحثهای فراوان شده است و از جمله در مباحثی که برآمده از مطالعات مربوط به اختلال در گفتار بیماران اسکیزوفرنیاست به تجزیه و تحلیل روشهای تداعی روان‌پریشانه پرداخته شده است. مثلاً به این نمونه از تداعی آزاد توجه کنید و ببینید چگونه همین شیوه ساده مبنای سرودن انبوهی از شعرهای نارسا در این سالها بوده است.

«سنگ برداشتم، داشتم جنگ می‌دیدم، دیدی داداشت سنگین جوابم را داداش؟ داداش کاش نگاه نمی‌کردی، نگاه! راستی عینک نمی‌زنم.»

شاید برای برخی شگفت و حتی تعریض‌آمیز بنماید که این شیوه سخن را گفتار مجنون‌نمایانه می‌نامیم اما هم در روزگار گذشته و هم در دوره معاصر و هم در همین سالهای اخیر اغلب کسانی که از این شیوه بهره گرفته و آثاری خلق کرده‌اند و نیز آنان که شیفته این شگرد ساده شده‌اند و بر عبث آن را پوششی در برابر «هیچ نگفتن» پنداشته‌اند، خود نام آن را از همین حوزه معنایی برگزیده‌اند.

شعر، وزن و قافیه نیست، شعر معانی و بیان و بدیع نیست، شعر قالب و ساختار و سطریندی نیست شعر صرف و نحو نیست، شعر فلسفه و منطق و کلام نیست، شعر جادوي مجاورت و گفتار روان‌پریشانه نیست، شعر همه اینها را به خدمت خود می‌گیرد و محصولی سحرانگیز می‌آفریند که اگر به هیچ چیز وابستگی و تعهد ندارد متعهد به رسایی و زیبایی است. شعر، گلی زیباست که عطر و رنگ و برگ و خار و... جان دارد. برخی شعرها فقط عطرند، برخی فقط رنگ‌اند، برخی فقط برگ، برخی فقط خار و برخی فقط شعر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی